جلسه 1597

دوشنبه 10/02/97

أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه فی الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.

بحث راجع به این بود که اگر دلالت التزامیه خطاب امر به وضوء مثلا بر اینکه وضوء به ماء مغصوب ولو امر ندارد بنابر امتناع اجتماع امر و نهی، ولکن چون وافی به ملاک هست پس مسقط امر است، بحث در این بود که آیا این دلالت التزامیه اگر حجت باشد مبتلا به معارض هست یا نیست؟

برخی گفتند که مبتلا به معارض هست، معارضش اطلاق هیئت توضأ هست که اقتضاء می کند بقاء وجوب وضوء را مادامی که امتثال امر نشود. و بعد از اینکه مقید عقلی گفت که امر تعلق گرفته است به وضوء به ماء مباح، پس امتثال این امر به این است که وضوء به ماء مباح بگیریم، وتا امتثال نکنیم این امر را با وضوء گرفتن به ماء مباح، وجوب ساقط نمی شود. یعنی وضوء به ماء مغصوب مسقط وجوب نیست. تعارض می کند با اطلاق دلالت التزامیه که می گوید وضوء با ماء مغصوب وافی به ملاک هست و طبعا مسقط وجوب هست.

محقق عراقی فرمود: توضأ ظهورش این است که یجب الوضوء وهذا الوضوء باق ما لم تتوضأ، نه ما لم تمتثل الامر بالوضوء امتثالا واقعیا. بعد از اینکه دلیل آمد گفت لاتغصب و ما به حکم عقل مقید کردیم توضأ را به وضوء به ماء مباح، اینکه سبب تغییر ظهور هیئت نمی شود. ظهور هیئت این است که والوضوء مسقط للوجوب، چرا متحول بشود این وجوب به اینکه الوضوء بالماء المباح مسقط للوجوب؟

در بحوث سه اشکال کرده اند به محقق عراقی که نقل کردیم. قبل از اینکه این سه اشکال را بررسی کنیم عرض کردیم که ما حق در مسأله را عرض کنیم و بعد به سه اشکال بحوث بپردازیم.

ما معتقدیم جواب از اشکال معارضه این نیست که محقق عراقی گفته است که توضأ ظهورش این است که یجب الوضوء وهذا الوجوب باق الی أن تتوضأ یعنی ومطلق الوضوء مسقط للوجوب. این خلاف ظاهر است. ظاهر این است که امتثال مسقط وجوب است، امتثال واقعی امر مسقط وجوب است.

اما چرا فقط امتثال مسقط وجوب باشد؟ مسقط وجوب احد الامرین است: یا امتثال و یا استیفاء ملاک.

و بعد از اینکه ظاهر خطاب توضأ این است که مطلق وضوء ولو وضوء به ماء مغصوب استیفاء می کند ملاک را، خب ظهور هیئت توضأ این است که هذا الوجوب باق ما لم تمتثله أو تستوف ملاکه. و استیفاء ملاک وضوء به است که ما وضوء بگیریم ولو به ماء مغصوب. وضوء به ماء مغصوب امتثال امر نیست ولکن سبب استیفاء ملاک است طبق دلالت التزامیه این خطاب. همان عرفی که مغیی می کند وجوب را به اینکه ما لم تمتثله، مغیی می کند آن را به اینکه أو لم تستوف ملاکه. ما لم تمتثله أو تستوف ملاکه، مسقط وجوب یا امتثال امر است و یا استیفاء ملاک آن، واین مقید متصل عرفی هست. ولذا دلیلی که می گوید وضو به ماء مغصوب استیفاء می کند ملاک را، این غایت وجوب را ذکر می کند، تعارضی بین این دو رخ نمی دهد.

در اینجا شبهه ای مطرح شد، شبهه این بود که گفته می شد که آقا اگر این دلالت التزامیه که وضوء به ماء مغصوب وافی به ملاک هست، اگر این دلالت التزامیه حجت هم نبود، اما احتمال که می دهیم وجدانا که وضوء به ماء مغصوب وافی به ملاک باشد. این مدلول التزامی معتبر نیست خلافا للمحقق العراقی، ولی بالاخره مدلول التزامی که هست، وشاید مطابق با واقع باشد.

پس لازمه این مطلب شما این است که ما اگر وضوء به ماء مغصوب بگیریم شک در مسقط پیدا می کنیم، چون شاید این وضوء به ماء مغصوب وافی به ملاک باشد. و این خلاف وجدان است که ما بگوئیم این از مصادیق شک در مسقط است وما در موارد شک در مسقط باید به اصل عملی رجوع کنیم.

جواب این است که ما ابائی نداریم از پذیرش این مطلب. یک وقت ظهور خطاب در این است که این متعلق، امتثال است نسبت به تکلیف و وافی به ملاک است، لا غیر. مثل اعتق رقبة. ظاهر اعتق رقبة این است که اطعام ستین مسکینا نه امتثال این وجوب است، یعنی وجوب تخییری نیست که اطعام ستین مسکینا امتثال این وجوب باشد، و نه وافی به ملاک این وجوب هست. ظهور اطلاقی اعتق رقبة این است.

ما با این ظهور نفی می کنیم که اطعام وافی به ملاک عتق رقبه باشد. چونکه مسقط وجوب به نحو قضیه حقیقیه نیست، نگفت یجب عتق الرقبة ما لم تمتثله أو تستوف ملاکه، تا بعد بگوئید شاید اطعام ستین مسکینا امتثال این وجوب باشد چون احتمال می دهیم وجوب تخییری است، شاید مسقط ملاک او باشد.

نخیر، ظاهر خطاب اعتق رقبة این است که خود مولا متصدی تطبیق شده است. خود مولا با اعتق رقبة متصدی تطبیق این شده است که آقا عتق رقبه امتثال این وجوب است و سبب استیفاء ملاک این وجوب است. اگر اطعام امتثال این وجوب بود یا سبب استیفاء ملاک بود خودم می گفتم. همینکه نگفتم ظاهر در این است که خودم تطبیق کردم که مسقط وجوب فقط عتق رقبه است نه اطعام ستین مسکینا.

اما در مانحن فیه فرض این است که خطاب توضأ ظهور ندارد در اینکه بگوید فقط وضوء به ماء مباح سبب استیفاء ملاک است.

بله وجوب الوضوء باق ما لم تمتثله می گفت اگر من بودم وخود این خطاب می گفتم اتیان به طبیعی وضوء امتثال است. دلیل خارجی گفت که وضوء به ماء مغصوب امتثال نیست. اما اینکه وضوء به ماء مغصوب امتثال نیست مسقط ملاک هم نیست، خطاب توضأ این را نگفت. کی خطاب توضأ می گوید وضوء به ماء مغصوب مسقط ملاک نیست؟ لاتغصب می گوید متعلق وجوب وضوء به ماء مباح است، اما وضوء به ماء مغصوب که متعلق وجوب نیست و امتثال نیست آیا وافی به ملاک هم نیست؟ محقق عراقی گفت ما ظهور التزامی معتبر داریم که او وافی به ملاک است. هیچ، غایت وجوب حاصل است. ما ملتزم می شویم به اینکه اگر این ظهور التزامی معتبر نباشد اما همین مقدار که نفی هم نمی توانیم بکنیم که وضوء به ماء مغصوب وافی به ملاک هست (این را که ما که نمی توانیم نفی بکنیم، بلکه مدعا این است که ظهور التزامی ولو غیر معتبر بر این است که وضوء به ماء مغصوب وافی به ملاک است) می شود شبهه مصداقیه تحصیل ملاک وشبهه مصداقیه مسقط وجوب. ملتزم می شویم، شک در مسقط می شود.

سؤال وجواب: اگر خطاب بگوید توضأ بماء مباح، او مثل اعتق رقبة می شود. خود مولا تطبیق می کند می گوید غایت و مسقط وجوب من که احد الامرین است إما امتثال الوجوب أو تحصیل الملاک، اما در مقام تطبیق می گویم که تنها وضوء به ماء مباح امتثال این وجوب است، تنها وضوء به ماء مباح استیفاء ملاک می کند. اگر وضوء به ماء مغصوب هم استیفاء ملاک می کرد مناسب بود مولا او را در خطابش اخذ کند، بگوید توضأ بماء مباح إن لم تتوضأ بماء مغصوب. فرق می کند با جائی که خطاب مطلق باشد مولا بگوید توضأ، که شامل وضوء به ماء مغصوب می شود. لاتغصب گفت وضوء به ماء مغصوب امر ندارد، پس مسقط وجوب که اولین آن امتثال بود در اینجا محقق نیست. مسقط وجوب ولو امتثال است یجب الوضوء ما لم تمتثله، ولکن مولا در مقام تطبیق خودش تطبیق می کند. خب ما یا با مقید متصل در توضأ بماء مباح تطبیق می کنیم می گوئیم امتثال به این است که وضوء به ماء مباح بگیریم، یا با مقید منفصل لاتغصب که کشف می کند که متعلق وضوء به ماء مباح است. اما مسقط دوم این بود که أو تستوفی ملاکه. خب ما چطور نفی بکنیم استیفاء ملاک را با وضوء به ماء مغصوب؟ چطور نفی کنیم؟ مسقط نداریم الا بنا بر مبنای محقق عراقی که مدلول التزامی می گوید وضوء به ماء مغصوب وافی به ملاک است و این مدلول التزامی معتبر است. دلیل اثبات نداریم که این وافی به ملاک است اما دلیل و اماره بر نفی هم نداریم. شارع وقتی می گفت توضأ ظهور ندارد که می خواست بگوید غیر از امتثال چیز دیگری مسقط نیست. شاید وضوء به ماء مغصوب وافی به ملاک باشد. ولذا اگر این مقدار باشد ما ملتزم می شویم، که می شود شک در مسقط.

حتی بالاتر بگویم، حتی اگر مثل ادعای گذشته ما بگوئید که اصلا ظهور التزامی هم نداریم که وضوء به ماء مغصوب وافی به ملاک است، نه اینکه ظهور داریم و معتبر نیست، چون مدلول التزامی تابع مدلول مطابقی است در حجیت. نخیر، اصلا مدلول التزامی اش مضیق است، مدلول التزامی وجود ملاک است در ضمن تعلق امر، نه لابشرط از تعلق امر. توضأ می گوید چون طبیعی وضوء متعلق امر است پس وافی به ملاک است. حال که شما با خطاب لاتغصب ثابت کردید که طبیعی وضوء متعلق امر نیست وضوء به ماء مباح متعلق امر است چون امتناع اجتماع امر و نهی قائلید. اصلا ظهوری در خطاب توضأ نیست که وضوء به ماء مغصوب ولو متعلق امر نباشد اما وافی به ملاک هست. ما اساسا ظهور التزامی مطلق را قبول نداریم، نه اینکه قبول بکنیم ولکن بگوئیم این ظهور حجت نیست.

ولکن باز این دلیل نمی شود که ما به اصل عملی در موارد شک در مسقط رجوع نکنیم. چون مهم این است که خطاب توضأ نفی نمی کند وفاء به ماء مغصوب را نسبت به ملاک. دلیل نافی نداریم، نه اینکه دلیل مثبت نداشته باشیم کافی باشد. نخیر، باید دلیل داشته باشیم بر اینکه وضوء به ماء مغصوب وافی به ملاک نیست. خطاب توضأ بماء مباح ظهورش این بود که غیر از این متعلق چیز دیگری وافی به ملاک نیست والا مولا می گفت. اما خطاب توضأ که اطلاقش وضوء به ماء مغصوب را می گیرد فی حد ذاته، ولو از خارج قید بخورد متعلق این وجوب به وضوء به ماء مباح. دیگر خطاب توضأ که نمی تواند بگوید وضوء به ماء مغصوب واجد ملاک نیست. بلکه شاید باشد و شاید هم نباشد. ولذا می شود شک در مسقط. ما باید ببینیم در موارد شک در مسقط مقتضای اصل عملی چیست؟

مشهور می گویند قاعده اشتغال است و استصحاب بقاء تکلیف.

بله یک وجهی ما ذکر می کنیم، می گوئیم احتمال عرفی نیست که شارع در مقام ثبوت وضوء به ماء مغصوب را مسقط قرار بدهد. نمی گوئیم عقلا ممکن نیست، نه عقلا ممکن است ولی عرفا محتمل نیست. چرا؟ چون اینکه مولا بگوید إن لم تتوضأ بماء مغصوب فتوضأ بماء مباح، اگر می خواهد بگوید اگر وضوء به ماء مغصوب بگیری از اول وضوء واجب نیست بر تو، یعنی شرط حدوث باشد، این معنایش این است که این وضوء اصلا امر ندارد. این آقایی که وضوء به ماء مغصوب می گیرد اصلا امر به وضوء ندارد. وضوء به ماء مغصوبش که متعلق امر نیست، وضوء به ماء مباح هم که شرط امرش محقق نیست، چون گفت إن لم تتوضأ بماء مغصوب فتوضأ بماء مباح. این عرفی نیست.

واگر بخواهد شرط حدوث نباشد، یعنی شارع بگوید الان اول وقت است واجب است بر تو وضوء به ماء مباح، ولکن اگر وضوء به ماء مغصوب گرفتی آنوقت تکلیف ساقط می شود. این معنایش این است که بشود شرط الواجب. تکلیف بعد از حدوثش باید امتثال بشود. من حق ندارم مسقط آن را ایجاد بکنم. مسقط تکلیف ایجاد کردن بعد از فعلیت تکلیف یعنی مانع از امتثال تراشیدن. یا باید شارع بگوید اگر وضوء به آب مغصوب نمی گیری از اول واجب می شود بر تو وضوء به ماء مباح، این می شود، اما معنایش این است که کسی که وضوء به ماء مغصوب می گیرد امر ندارد به وضوء، چه جور قصد قربت بکند؟ و عرفی هم نیست ما بگوئیم این امر ندارد. واگر امر دارد چرا امتثال نکرد؟ آنوقت باید دو عقاب بشود با وضوء به ماء مغصوب: یکی اینکه چرا غصب کردی، و دوم اینکه چرا امر به وضوء به ماء مباح را امتثال نکردی؟ این هم محتمل نیست.

بله در برخی از امثله که عرفا ملاک احراز می شود، مثل اینکه مولا می گوید اغسل ثوبک بالماء، بر تو واجب است لباست را با آب بشویی. خب عرفا ملاکش تنظیف است، من حالا با آب غصبی لباسم را شستم ملاک را استیفاء کردم. اگر گفتیم امتناع اجتماع امر و نهی، باید شرط حدوث بشود، إن لم تغسل ثوبک بماء مغصوب فیجب علیک أن تغتسله بماء مباح. شرط حدوث باید باشد. چون اینجا فهمیدیم که ملاک حاصل می شود با غسل به ماء مغصوب در تطهیر متنجس. اما در مثل وضوء بگوئیم اگر وضوء به ماء مغصوب بگیری از اول امر نداری به وضوء به ماء مباح، این خلاف وجدان متشرعی است در باب عبادات.

اگر این بیان ما درست بشود معنایش این است که ما احتمال مسقطیت وضوء به ماء مغصوب را نمی دهیم، بلکه یا امتثال است یا مسقط هم نیست. با این بیان ما اگر تمام بشود یعنی ما از نظر عرفی احراز کنیم که وضوء به ماء مغصوب مسقط جوب نیست، اگر مجزی است باید از باب امتثال باشد. اگر کسی گفت من قائل به امتناع اجتماع امر و نهی هستم و امر به وضوء به وضوء به ماء مباح تعلق می گیرد شامل وضوء به ماء مغصوب نمی شود، پس وضوء به ماء مغصوب دیگر امتثال هم نخواهد بود. مسقط هم احتمال عرفی نمی دهیم باشد، پس مجزی نیست.

وحاصل کلامنا اینگه اگر این احتمال را ما نفی نکنیم بگوئیم شرط در مسقط داریم، می پذیریم و لا نبالی. می پذیریم در مثال توضأ ما یا مسلک محقق عراقی را قائلیم که ظهور التزامی معتبر می گوید الوضوء بالماء المغصوب واف بالملاک، آقا اطلاق هیئت هم ظاهرش این است که وجوب الوضوء مغیی بعدم امتثاله أو عدم استیفاء ملاکه. دلیل معتبر گفت وضوء به ماء مغصوب استیفاء ملاک می کند. ویا نمی پذیریم ظهور معتبر را در اینکه وضوء به ماء مغصوب سبب استیفاء ملاک است، اگر این را گفتیم لولا این نکته ای که اخیرا گفتیم که احتمال عرفی مسقطیت وضوء به ماء مغصوب نیست، می پذیریم که شک در مسقط است. رجوع به اصل عملی می کنیم.

سؤال وجواب: اگر وضوء به ماء مباح واجب باشد حدوثا، و وضوء به ماء مغصوب بخواهد مانع باشد از استیفاء ملاک باشد یعنی عقاب می شوی هم بر غصب و هم بر عصیان امر به وضوء به ماء مباح. واین فقهیا محتمل نیست که وضوءت صحیح باشد و در عین حال عقاب بشوی که چرا وضوء به ماء مباح نگرفتی و عقاب دیگر بشوی که چرا غصب کردی. این فقهیا محتمل نیست.

این خلاصه عرض ما است که ما معتقدیم که غایت در خطاب توضأ به نظر عرفی این است که ما لم تمتثله أو تستوف ملاکه.

و این اشکال که کسی بگوید در جاهای دیگر اعتق رقبة آنجا هم پس همین را می گوئید که ما لم تمتثله أو تستوف ملاکه؟ شاید اطعام ستین مسکینا امتثال این وجوب باشد چون احتمال دارد وجوب تخییری باشد، شاید سبب استیفاء ملاک باشد.

می گوئیم ما می گوئیم این عدم الامتثال و عدم استیفاء الملاک غایت است. یعنی شارع گفته هذا التکلیف باق ما لم تمتثله أو لم تستوف ملاکه، ولکن با تطبیق، نه بی تطبیق.

وإن شئت قلت: شارع گفته است که وجوب عتق الرقبة باق الی أن تعتق رقبة لأنه امتثال الامر و سبب استیفاء الملاک. خودش تطبیق کرده است. آنجا با همین تطبیق نفی می کنیم احتمال اینکه اطعام امتثال باشد یا سبب استیفاء ملاک باشد.

در خطاب توضأ بله اینکه وضوء به ماء مغصوب امتثال باشد، آن را نفی می کنیم با خطاب لاتغصب. چون یجب الوضوء می شود الوجوب باق ما لم تمتثله. ولکن قید دیگرش این بود که أو تستوف ملاکه، شاید استیفاء ملاک کرده باشیم با وضوء به ماء مغصوب، این را چطور نفی کنیم. اگر کلام محقق عراقی درست بشود که مثبت این است که وضوء به ماء مغصوب سبب استیفاء ملاک است. اشکال معارضه پیش نمی آید. اگر اشکال محقق عراقی هم درست نباشد و دلیل مثبت معتبر نداشته باشیم بر اینکه وضوء به ماء مغصوب سبب استیفاء ملاک است، اما مهم این است که دلیل بر نفی استیفاء ملاک هم نداریم، می شود شک در مسقط و رجوع به اصل عملی می کنیم. باید ببینیم در موارد شک در مسقط مبنای ما چیست. اگر مبنای ما مثل مشهور قاعده اشتغال و استصحاب عدم تحقق مسقط و بقاء تکلیف است فهو، والا چه اشکال دارد رجوع به برائت بکنیم، البته به شرط اینکه احتمال مسقط احتمال عرفی باشد. این خلاصه عرض ما.

اما راجع به سه اشکال بحوث بر محقق عراقی:

اما اشکال اول ایشان این بود که: ایشان فرمود جناب محقق عراقی! شما گفتید توضأ می گوید وجوب الوضوء باق ما لم تتوضأ. مقید منفصل که آمد گفت که مقید است توضأ به وضوء به ماء مباح، ظهور این خطاب را عوض نمی کند، هنوز هم ظهور توضأ این است که طبیعی الوضوء مسقط للوجوب نه الوضوء بماء مباح مسقط للوجوب. اشکال اول بحوث این بود که نقض می شود به اکرم عالما و خطاب لاتکرم العالم الفاسق. پس آنجا هم بگوئید که خطاب اکرم عالما این است که واکرام العالم مسقط للوجوب ولو عالم فاسق باشد. آیا ملتزم می شوید جناب محقق عراقی که اکرام عالم فاسق مسقط وجوب اکرم عالما است ولو امتثال امر نیست؟

اقول: جواب این است که ای کاش مرحوم آقای صدر به کتاب نهایة الافکار بیشتر مراجعه می کرد، در همان جلد 1 ص 439 خود محقق عراقی ملتفت بوده به این نقض، وخودش جواب می دهد. جوابش این است که خطاب لاتکرم العالم الفاسق عرفا ظاهر است در اینکه اکرام در اکرام عالم فاسق مفسده غالبه دارد ومصلحت غالبه ندارد، بلکه مصلحت تامه ای که وافی باشد به ملاک اکرام، در مورد اکرام عالم فاسق نیست. پس لاتکرم العالم الفاسق مدلول التزامی اش این است که اکرام العالم الفاسق لیس واجدا للمصلحة التامة بل هو واجد للمفسدة التامة. این ظهور التزامی اش هست. و این ظهور التزمی مقید اکرم عالما است.

فرقش با صلّ و لاتغصب این است که اکرم عالما با لاتکرم العالم الفاسق یک عنوان است، عنوان اکرام. ولو عقلا ممکن است که اکرام عالم فاسق هم مفسده داشته باشد از این جهت که فاسق است و هم از این جهت که مصداق اکرام عالم است وافی باشد به مصلحت اکرم عالما. عقلا ممکن است، اما خلاف متعارف عرفی است. اگر در صلّ هم بود صلّ و لا تصل فی المغصوب، یا در توضأ بود که توضأ ولاتتوضأ بماء مغصوب، آن هم همین را می گفتیم. می گفتیم از نظر عرفی خطاب لاتوضأ بماء مغصوب چون اخص هست از خطاب توضأ و یک عنوان دارد که هر دو عنوان وضوء است، ظاهر لاتوضأ بماء مغصوب این است که وضوء به ماء مغصوب نه تنها مفسده غالبه دارد بلکه مصلحت تامه وضوء در او نیست.

می گوئید آقا شاهد محقق عراقی بر این حرف چیست؟

شاهدش این است که خود علماء مثل آقای صدر در اجتماع امر و نهی گفته اند: اگر نهی در غصب مثلا ساقط شد بخاطر نسیان، بخاطر اضطرار، بخاطر اکراه، نماز در مکان مغصوب مشمول امر است. چون مانع برطرف شد، مانع نهی از غصب بود ساقط شد. وضوء به ماء مغصوب صحیح می شود اگر نهی از غصب ساقط بشود در غصب آن آب، لنسیان أو اضطرار أو اکراه. اما چرا در خطاب اکرم عالما و لاتکرم العالم الفاسق این را نگفته اند؟ هیچ کس نگفته که اگر کسی خطاب لاتکرم العالم الفاسق در حقش ساقط شد لنسیان أو اضطرار أو اکراه، مانع از شمول اکرم عالما برطرف می شود. همه گفته اند اکرام این عالم مجزی نیست. بله حرام نیست مکرهی بر اکرام این عالم فاسق، ناسی هستی، مضطر هستی، حرام نیست، اما اکرم عالما را امتثال نکردی. همه این را می گویند.

وفرقشان هم عرفی است نه عقلی. و نکته اش این است که ظهور وحدت عنوان اکرام در این است که اکرام عالم فاسق که نهی دارد مدلول التزامی اش (یعنی مدلول التزامی اصل خطاب ولو بخاطر اضطرار فعلا ساقط بشود) این است که این اکرام عالم فاسق وافی به مصلحت تامه اکرام نیست، پس مجزی از اکرم عالما نیست.

انصافا این جواب محقق عراقی جواب متینی است و نقض بحوث جواب داده می شود.

اما دو اشکال دیگر بحوث را انشاءالله فردا عرض می کنیم. والحمد لله رب العالمین.